

سخنرانی دکتر مشایخی در
کنفرانس روستا، رشد و توسعه
در رابطه با:

استراتژی توسعه...

* شهرهای ما مجموعه‌های کاذب اقتصادی هستند که با تزریق پول روی پای خود ایستاده‌اند و اگر روزی این مخارجی که توسط دولت در شهرها پرداخته می‌شود از حقوق کارمندان گرفته تا دیگر امکانات رفاهی، قطع کردند این شهرها از هم می‌پاشد.

* قبل از انقلاب مکانیزمها در جهت یک دورباطل حرکت می‌کردند که نتیجه‌اش افزایش بی‌رویه صدور نفت، بالا رفتن مصرف و طبعاً رفاهی که متکی بر تولیدات داخلی نبود، عدم توسعه صادرات غیرنفتی و عدم رشد و تربیت نیروی ماهر انسانی بود.

* اگر استراتژی توسعه معلوم نباشد هیچ ضمانتی نیست که تحولات نامطلوب ادامه پیدا نکنند، هیچ معلوم نیست فعالیت‌هایی را که جهاد و یا دیگر ارگانها برای محرومین و توسعه روستاها انجام می‌دهند نتیجه بخش بوده و همدیگر را خنثی نکنند.

توسعه» می‌خوانید. امید است در شماره‌های بعدی موفق به درج نقطه نظرهای دیگر شرکت کنندگان در کنفرانس نیز باشیم. لازم به تذکر است که مجموعه گزارش کنفرانس «روستا، رشد و توسعه» در آینده‌ای نزدیک بصورت جداگانه منتشر خواهد گردید.

عده‌ای از صاحب‌نظران و کارشناسان توسعه به ارائه نقطه نظرات خویش پرداختند. سخنرانی برادر لاهیجانیان عضو شورای مرکزی جهاد سازندگی را تحت عنوان «جهاد توسعه» در شماره قبل مطالعه نمودید. اینک متن سخنرانی برادر دکتر مشایخی استاد محترم دانشگاه اصفهان را با عنوان «استراتژی

توضیح:

همانگونه که در شماره قبل اشاره شد همزمان با سالگرد صدور فرمان حضرت امام مبنی بر تشکیل جهاد سازندگی از سوی این نهاد انقلابی در تاریخ سوم، چهارم و پنجم تیرماه سالجاری کنفرانسی با عنوان «روستا، رشد و توسعه» در تهران برگزار گردید که در آن



جای خوشحالی است که جهاد سازندگی اقدام به برگزاری چنین سمیناری کرده و به نظر من این نشان دهنده رشد و تکامل این نهاد است و امیدوارم این رشد منشاء خدمات اساسی و عمیق به انقلاب و مردم مسلمان ایران شود.

برنامه ریزی برای توسعه یعنی داشتن یک نقشه و طرح، تاجامعه و کشور را به یک هدفهای مشخصی هدایت کرد. داشتن نقشه و برنامه برای هدایت یک مجموعه از ضروریات مدیریت آن مجموعه است، حتی در مجموعه ای به وسعت یک مؤسسه اگر مدیر آن نداند که می خواهد مؤسسه را به کجا پیش ببرد و طرز هدایت، امکانات و نیروهای مؤسسه را فرانگرفته باشد، این مؤسسه قدرت رسیدن به اهداف خود را ندارد. بنابراین اگر در سطح یک شرکت و مؤسسه برنامه ریزی اینقدر اهمیت دارد واضح است که برای یک کشور با ابعاد بزرگ و پیچیدگی های داخل آن بدون طرح و نقشه قبلی نمی توان کاری از پیش برد.

برای تنظیم برنامه و تهیه نقشه برای یک مؤسسه، یک وزارتخانه و یا یک کشور اساسی ترین کار تعیین استراتژی حرکت است، یعنی بعد از اینکه اهداف مشخص شد بفهمیم که رسیدن به این اهداف از چه مسیری باید باشد و دیگر اینکه چگونه می توان در این مسیر حرکت کرد، بنابراین تعیین استراتژی توسعه از ضروری ترین مسائل است و محور بحث امروز من نیز در این رابطه می باشد، که در سه قسمت به آن می پردازم. اول بحث در رابطه با ضرورت و اهمیت استراتژی و آشنائی مدیران اجرایی و سیاسی مملکت با آن، دوم اشاره به عدم وجود یک استراتژی و راه مشخص و تثبیت شده در جمهوری اسلامی برای رسیدن به اهداف آن سوم ضرورت تنظیم یک چنین راه و خطی همچنین پیشنهادهائی در رابطه با استراتژی مفید.

برای ورود به بحث ابتدا مروری خواهیم داشت بر به اصطلاح تحولات اقتصادی کشور، قبل از انقلاب. در بررسی تحولات اقتصادی قبل از انقلاب نباید تنها به این اکتفا کرد که آنها می خواستند کشور را وابسته کنند و منافع گروه خاصی را در نظر بگیرند. ما باید با این مسائل عمیق تر برخورد کنیم و ببینیم چه روابط و مکانیزمهایی آن رفتار را بوجود آورده بودند. وقتی اینرا فهمیدیم می توانیم آن سیاستها و مکانیزمها را تغییر دهیم تا روند گذشته ادامه پیدا نکند و گرنه اگر ما آن شناخت را پیدا نکنیم هیچ ضمانتی

نیست که وقتی جنگ با پیروزی ما به پایان رسید همان مکانیزمها بر ما حاکم نشوند. نگاهی به روند شاخصهای عملکرد اقتصادی در قبل از انقلاب این مسئله را روشن می کند.

یکی از این شاخصها، تولید ناخالص ملی است که در ۲۰ سال آخر رژیم گذشته رشد بالائی داشته یعنی از سال ۳۸ تا ۵۶ بطور متوسط سالانه ۱۱/۵٪ رشد وجود داشته، البته مقدار این افزایش بعد از سال ۵۲ و بالا رفتن قیمت نفت شدیدتر و سریع بوده و این نشان می دهد که رشد بالای تولید ناخالص ملی براساس استفاده از پول نفت صورت می گرفته یعنی پول نفت اجازه انباشت سریع

بالائی داشته یعنی از ۱۰۰ در سال ۳۸ به ۴۱۲ در سال ۵۶ رسیده و چهار برابر شده است ولی شاخص بعدی که توزیع درآمد است در این سالها واقعاً ناعادلانه بوده و با گذشت زمان بدتر شده است. در سال ۳۸، ۵۰٪ جمعیت، فقط ۲۰٪ درآمد را داشته اند که این توزیع ناعادلانه و غیرمطلوبی است و نشان دهنده فقر کشوری باشد و بر طبق آمارهای موجود در سال ۵۳، این ۵۰٪ تنها ۱۷٪ درآمدها را بدست آورده اند یعنی سهمشان از درآمد کمتر شده و فکر می کنم در سال ۵۶ این درصد پائین تر هم آمده باشد. دلیل این مطلب روشن است زیرا در واقع



سرمایه را داده بطوریکه از سال ۵۲ تا ۵۶ بطور متوسط ۲۸٪ تولید ناخالص ملی صرف سرمایه گذاری می شده که این درصد بالائی است.

تولید یک جامعه بستگی به میزان انباشت سرمایه ای دارد که در جامعه وارد می شود، یک مجموعه هر قدر از تولیدات یک سال خودش را برای انباشت سرمایه تخصیص بدهد، طبعاً سال بعد ظرفیت بیشتری برای تولید دارد و در زمان شاه این انباشت سرمایه را قطعاً پول نفت امکان پذیر ساخته بود.

شاخص دیگر یعنی درآمد سرانه نیز رشد

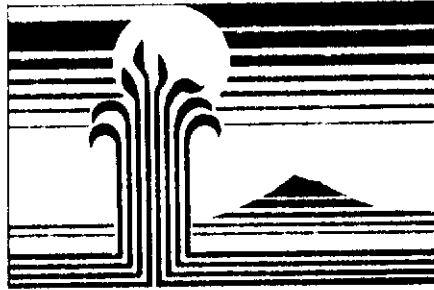
همیشه آنهایی از پول نفت و ارز حاصل از صادرات آن استفاده می کردند که امکانات، سرمایه و احتمالاً تخصص بیشتری داشتند. وقتی که توزیع این چنین نابرابر باشد و تولید ناخالص ملی آنچنان رشد کند، طبعاً امکانات مصرفی بیشتری در اختیار گروههای بالای درآمد قرار می گیرد و پیامد این مسئله رشد تقاضا برای کالاهای مصرفی است. طبعاً با وجود آمدن این زمینه بخشهای اقتصادی عرضه کننده خدمات و کالاهای مصرفی رشد کردند و دولت هم به اسم حمایت از صنایع داخلی تسهیلاتی در اختیار این بخش سودآور قرارداد، در نتیجه سرمایه ها، نیروها

و مدیریت کشور بسمت عرضه کالاها و خدمات مصرفی سوق پیدا کرد و دیگر بخشها با محدودیتهای روبرو شدند. یکی از این بخشهای محدود شده بخش کشاورزی بود، البته با افزایش درآمد سرانه تقاضا برای مواد غذایی هم افزایش پیدا می کرد ولی این تقاضا منجر به رشد بخش کشاورزی نشد و این بدو دلیل بود یکی اینکه اصولاً رشد بخش کشاورزی و استقلال کشور در تأمین مواد استراتژیک غذایی مورد توجه و تأکید رژیم نبوده و دوم اینکه بعلت توزیع ناعادلانه درآمد و فقر جامعه از نظر سیاسی امکان افزایش قیمت مواد غذایی و در نتیجه بالا رفتن درآمد کشاورزان وجود نداشته است، بنابراین با واردات مواد غذایی و عرضه آن در داخل قیمت کالاهای اساسی کشاورزی مثل نان و گندم ثابت مانده و این باعث شده است تا امکانات انسانی و سرمایه ای از بخش کشاورزی حرکت کرده و به بخش سودآور کالاهای مصرفی روی آورد.

بهر صورت بخش کشاورزی رشد نکرد، واردات مواد غذایی زیاد شد و کشوری که مثلاً در سال ۱۳۵۰ صادرات کشاورزی داشت مجبور شد که مواد غذایی اش را وارد کند و واردات مواد غذایی ما در سال ۵۶ بصورت زیر بوده است. یک میلیون و دو یست هزار تن گندم، پانصد و نود هزار تن برنج، صد و هشتاد و سه هزار تن گوشت و غیره..

بنابراین یک قسمت از دور و تسلسل باطلی که با صادرات نفت و مصرف ارزش شروع می شد و در نتیجه باز هم به صادرات بیشتر نفت می رسید از بخش کشاورزی می گذشت، به این صورت که وقتی نیاز به واردات کشاورزی افزایش پیدا می کرد، به تبع نیاز به ارزشم زیاد می شد و این ارزشم فروش نفت تأمین می گشت. با فروش بیشتر نفت همانطور که ابتدا عرض کردم تقاضا برای کالاهای مصرفی تشدید می شد و در نتیجه بخش پر رونق خدمات تولید کالاهای مصرفی ترقی بیشتری می کرد که خود این مسئله موجب محدودیت بخشهای دیگر و طبیعتاً بخش کشاورزی می گشت.

یکی دیگر از بخشهای محدود شده در این دور باطل، بخش صنایع واسطه ای بود، صنایع واسطه ای صنایعی هستند که مواد اولیه و کالاهای نیم ساخته برای بقیه صنایع تولید می کنند. وقتی که تقاضا برای کالاهای مصرفی در جامعه افزایش یافت به تبع نیاز به کالاهای واسطه ای مانند ورق،



موتور و قطعات پیش ساخته که باید کارخانه ها را تغذیه کنند نیز بالا رفت. اما با تسهیلاتی که در ورود این کالاها از خارج گذاشته شده بود زمینه رشد و تولید کالاهای واسطه ای در داخل کشور محدود شد، چون کارخانه ها می توانستند ب راحتی این کالاها را از خارج وارد کنند و اگر حیثاً نمونه ای هم در داخل تولید می شد بعلت پائین بودن کیفیت و یا بالا بودن قیمت بدلیل حجم کم تولیدات، کارخانه ها ترجیح می دادند که آنرا وارد کنند، بنابراین کسی روی این بخش از صنایع سرمایه گذاری نکرد و همان مسئله کشاورزی و دور باطل در اینجا تکرار شد در سال ۵۰ یک میلیارد و چهارصد میلیون دلار کالای واسطه ای به کشور وارد شده و در سال ۵۶ این رقم به هفت میلیارد و نهصد میلیون دلار یعنی پنج برابر رسیده است.

و ما می بینیم که این تسلسل کاری می کند که وقتی در سال ۵۲ درآمدهای نفتی چند برابر می شود باز هم بعد از سه سال کشور محتاج به استقراض از بانکهای خارجی می گردد، یعنی این مکانیزمها بقدری سریع و قوی حرکت می کردند که در سال ۵۶، چهار سال بعد از افزایش قیمت نفت، کشور باز هم محتاج تأمین اعتبار از خارج می شود.

در این دور باطل صادرات کشور باید رشد پیدا می کرد، طبعاً صادرات غیرنفتی نمی توانست رشد زیادی داشته باشد، زیرا با رشد درآمد ملی، بازار کالاهای غیرنفتی در داخل زیاد می شد و اصلاً زمینه ای برای صادرات این کالاها که در داخل کمبود آن احساس می شد وجود نداشت.

در سال ۵۲ صادرات غیرنفتی ما ۵۸ میلیون دلار یعنی ۱۰٪ کل صادرات را تشکیل می داد، در سال ۵۶ این مقدار به ۵۲۴ میلیون دلار رسید که این یک چهلم صادرات نفت در سال ۵۶ بود. بنابراین باز می رسیم به همان تسلسل یعنی افزایش درآمد سرانه باعث رونق بازار مصرف داخلی و در نتیجه پائین آمدن صادرات غیرنفتی شد، برای

جبران این مسئله صادرات نفت باز هم افزایش یافت که این خود باعث بالا رفتن درآمد سرانه می شد.

درد دیگری که در آن دوران کشور با آن مواجه گشت مسئله نیروی انسانی بود. نیروی انسانی متخصص و ماهر مهمترین عامل در توسعه واقعی یک کشور است. بقول یکی از علمای توسعه نیروهای یک کشور ثروت اصلی آن کشورند و اگر این نیروها توان و دانش خود را بکار گیرند بقیه امکانات و عوامل توسعه نیز فراهم می شود. عدم تکافوی نیروهای انسانی ماهر در کشور ما و دیگر کشورهای نفتی دلایل مختلفی دارد، وقتی فعالیتهای اقتصادی با ارزش حاصل از فروش نفت شکل می گیرد، بخشهای اقتصادی در جذب نیروهای متخصص رقابت میکنند و در این رقابت اگر آموزش عالی به اندازه کافی حمایت نشود نمی تواند نیروها را جذب کرده و جهت تربیت متخصصین بکار گیرد و طبعاً بخش آموزش ضعیف شده و عرضه نیروهای انسانی متخصص کم می شود، و این بلا کاملاً بر سر ایران آمد.

بر طبق آخرین آمار موجود در مقابل هر صد هزار نفر ایرانی ۴۶۹ دانشجو وجود دارد، این رقم در ترکیه ۷۴۲ نفر، در مصر ۱۳۵۴ نفر، در فیلیپین ۲۳۵۰ نفر و در فلسطین اشغالی ۲۳۱۶ نفر است و می بینیم که از این لحاظ چقدر کمبود وجود دارد و تازه همین ۴۶۹ نفر هم در یک ساخت سالم و درست تحصیل نمی کنند زیرا در توسعه آموزش زمان شاه ارتقاء فنی و دانش مردم مورد توجه قرار نگرفته بلکه تلاشی جهت توسعه صوری آموزش عالی صورت گرفته و مدارس و آموزشگاههایی درست شده که واقعاً فاقد استاد و مدرس با کیفیت خوب بوده اند.

خلاصه صحبت تا اینجا اینکه قبل از انقلاب مکانیزمها در جهت یک دور باطل حرکت می کردند که نتیجه اش افزایش بی رویه صدور نفت، بالا رفتن تقاضا برای کالاهای مصرفی و طبیعتاً رفاهی که متکی بر تولیدات داخلی نبود، عدم توسعه صادرات غیرنفتی در کشور و عدم رشد و تربیت نیروی ماهر انسانی بود.

شهرهای ما مجموعه های اقتصادی هستند که توسط تزریق پول روی پای خود ایستاده اند و اگر روزی این مخارجی که توسط دولت در شهرها پرداخته می شود از حقوق کارمندان گرفته تا امکانات دیگر رفاهی قطع گردند شهرهای ما از هم می پاشد و این چیزهایی است که از طاغوت به

ما ارث رسیده. پیروزی انقلاب اسلامی توفیقی بود برحاکمیت، سیاستها و روندی که رژیم شاه در این کشور انجام می داد. انقلاب با پیروزی خود هدفهایی را مطرح کرد که با روند برنامه های رژیم قبل در تضاد بود، شعار استقلال اقتصادی و همچنین رفع محرومیت و تأمین منافع مستضعفین از اهدافی بود که در قانون اساسی تسریع شده و مردم هم پشتش ایستاده اند و برایش خون داده اند. اما ببینیم آیا این اهداف تأمین گشته اند یا نه؟ به نظر این اهداف مناسب و والا تحولات مناسب را بخود ندیده اند، البته در زمینه هایی مانند فعالیتهای عمرانی که جهاد در روستاها انجام داده و یا فعالیتهای و ابتکارات موردی پیشرفتهای عظیمی صورت گرفته اما شاخصهای کلی، عملکرد خوبی را نشان نمی دهند. البته این عملکرد نامطلوب تا حدودی بعد از یک انقلاب به وسعت انقلاب اسلامی ما طبیعی است چون نظام مدیریت و اداره کشور دگرگون شده و یک نسل جدید از مدیران بر سر کار آمده اند اما باید جهت رفع این مشکلات حتی از این عامل طبیعی هم صرف نظر کرده و آنرا نادیده انگاشت علی الخصوص در زمان حاضر که بیش از ۶ سال از پیروزی انقلاب می گذرد من در اینجا به بعضی از این شاخصها اشاره می کنم.

در چند سال بعد از انقلاب شاخص تولید ناخالص ملی سرانه از حدود ۱۱۸ هزار ریال برای هر نفر به ۹۵/۵ هزار ریال برای هر نفر کاهش پیدا کرد که البته مقداری از این مربوط می شود به کاهش صادرات نفت، کاهش تولیدات غیرنفتی و همچنین رشد جمعیت.

تولیدات ناخالص داخلی بدون احتساب نفت که در سال ۵۶، ۲۵۵۸ میلیارد ریال بود بعد از

کاهشی که در سالهای اول انقلاب پیدا کرد در سال ۶۱ و ۶۲ اندکی رشد کرده و به ۲۸۸۶ میلیارد ریال رسیده متنها ترکیب این افزایش مطلوب نیست بعنوان مثال سهم بازرگانی و هتلداری در تولید ناخالص ملی از ۱۲٪ در سال ۵۶ به ۲۰٪ در سال ۶۲ رسیده و این افزایش نشان دهنده کم شدن سهم بقیه عوامل مانند صنعت، کشاورزی و معادن است که ارزش افزوده مجموع آنها تولید ناخالص داخلی را تشکیل می دهد، این افزایش سهم بازرگانی نشان می دهد

✦ افزایش درآمد سرانه طبعاً باعث بالا رفتن تقاضا برای مصرف مواد غذایی میشود اما این تقاضا بدو دلیل منجر به رشد بخش کشاورزی نشد یکی اینکه اصولاً رشد کشاورزی و استقلال کشور در تأمین مواد استراتژیک مورد تأکید رژیم گذشته نبود و دوم به لحاظ مسائل سیاسی و توزیع ناعادلانه درآمد افزایش قیمت کالاهای کشاورزی امکانپذیر نبود.

که این بخش بعد از انقلاب متورم شده و نتیجه آن همین افزایش فعالیتهای کاذب مانند دستفروشی و دوره گردی در شهرهاست.

یکی از شاخصهای نامطلوب دیگر، شاخص سرمایه گذاری است که این هم بعد از انقلاب کاهش پیدا کرده است، کل سرمایه گذاری در سال ۵۶ با قیمتهای ثابت سال ۵۳، ۱۷۰ میلیارد تومان بوده، که در سال ۶۱ به ۶۲ میلیارد تومان، و در سال ۶۲ به هشتاد و شش میلیارد تومان رسیده.

این سرمایه گذاری درحالی کاهش پیدا کرده که در اثر رشد جمعیت، نیروی کاری که می خواهند وارد بازار شوند بیشتر شده است، یعنی طبق برآورد انجام شده در سال ۶۲، ۳۸۰ هزار نفر وارد بازار کار شده اند ولی این مقدار در سال ۵۶ حدود ۲۵۰ هزار نفر بوده است و اگر این کاهش سرمایه گذاری و افزایش نیروی کار ادامه پیدا کند ما در آینده با پیامدهای نامطلوبی مانند مسئله اشتغال و عدم توسعه ظرفیتهای تولیدی رو برو خواهیم شد.

واردات در این مدت بعلت افزایش جمعیت و محدودیت تولید زیاد شده و در عوض صادرات غیرنفتی کاهش پیدا کرده است.

یکی دیگر از شاخصها نقدینگی و تورم است که با وجود کاهش تولیدات ناخالص داخلی و عرضه کالا در سطح محدود این شاخص افزایش پیدا کرده و اگر در سال ۵۳ آنرا ۱۰۰ بگیریم در سال ۵۶، ۲۶۲ و در سال ۶۱ به میزان ۷۷۸ یعنی هشت برابر شده است. و این درحالی است که تولید ناخالص به قیمت ثابت ۱۰۰ در سال ۵۳ به ۱۰۰/۵ در سال ۶۱ رسیده است. البته خیلی از عوامل مانند جنگ و درگیریهای گروهکها و غیره در این مسئله مؤثر بوده اند ولی بهر صورت این شاخص مطلوبی نیست.

طبیعتاً افزایش پول در جامعه و کاهش عرضه کالا عاملی است برای تورم و افزایش قیمتها که این هم شاخص نامطلوبی است، شاید یکی از دلایل رشد بخش بازرگانی در اقتصاد همین وجود تورم بوده است، البته در سال گذشته با کنترل کسری بودجه و کنترل رشد نقدینگی تورم تا حدی کنترل شده ولی ادامه کاهش بودجه های عمرانی می تواند عواقب بد دیگری نیز غیر از رشد تورم



داشته باشد.

شاخص دیگر عدم تعادل هزینه‌ها و درآمدهای دولت بوده که بعلت معضلات مختلف و مشکلات موجود در کشور علی‌رغم تلاش برای کنترل هزینه‌ها، کسری بودجه رو به افزایش است.

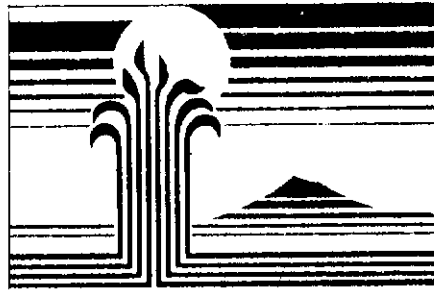
این بعلت محدود بودن درآمدهای غیرنفتی است، بعنوان مثال اگر نگاهی به سیستم مالیاتی کشور که باید یکی از منابع اصلی تأمین درآمدهای دولت باشد بیندازیم می‌بینیم سهم مالیات نسبت به تولید ناخالص داخلی ۷٪ بوده، درحالی‌که کشورهای دیگری که کمتر به نفت متکی هستند ۳۰ تا ۴۰ درصد درآمد دولتشان از مالیات است حتی در کشورهای سرمایه‌داری که دولت باید کوچک باشد نسبت مالیاتها به درآمدهای ملی حدود ۳۰ تا ۴۵ درصد است.

در ایران بعلت وجود نفت سیستم مالیاتی ما اصلاً رشد نکرده و باید متحول شود. قانون اساسی وظایفی در زمینه دفاع، امنیت، آموزش، راهسازی و... برای دولت مشخص کرده که انجام این وظایف هزینه دارد و یکی از منابع تأمین این هزینه‌ها مالیات است. انفال یا سایر درآمدهای پیش‌بینی شده در حکومت اسلامی به این مسئله کمک می‌کنند.

طبق آمار موجود مجموع مالیات مشاغل آزاد تنها یک سوم مالیات حقوق‌بگیرهاست درحالی‌که درآمدشان شاید دهها برابر کارمندان و حقوق‌بگیرها باشد و این کاملاً سیستم ناتوان مالیاتی ما را نشان می‌دهد.

شاخص دیگر افزایش هزینه‌های جاری دولت است، بودجه جاری با قیمتهای ثابت از ۹۲۱ میلیارد ریال در سال ۵۶ به ۱۲۱۸ میلیارد ریال در سال ۶۱ رسیده است و در مقابل سهم بودجه عمرانی از ۵۶۳ میلیارد ریال در سال ۵۶ به ۳۱۵ میلیارد ریال در سال ۶۱ تنزل کرده و این عملکرد نامطلوبی است.

در توزیع درآمد هم طبق آمار اخیر مرکز آمار تحولی صورت نگرفته یعنی در سال ۶۲ هزینه‌های ماهانه ۱۰٪ غنی‌ترین مردم ۲۶ برابر هزینه‌های ۱۰٪ فقیرترین بوده و این تازه جدای از درآمد است و تنها هزینه‌ها را بررسی کرده و گزینه اختلاف خیلی بیشتر از این می‌باشد و این واقعاً توزیع مناسبی نیست.



*** هر مسیری که برای توسعه کشور طراحی شود این استراتژی از توسعه کشاورزی و تأمین مواد غذایی خواهد گذشت، زیرا اکنون تولیدات محصولات کشاورزی مانند اسلحه‌ایست که در اختیار کشورهای استکباری قرار دارد.**

*** بقول یکی از علمای توسعه، نیروهای انسانی یک کشور ثروت اصلی آن کشورند و اگر این نیروها توان و دانش خود را بکار گیرند، بقیه امکانات و عوامل رشد نیز فراهم میشود.**

در زمینه تربیت نیروی انسانی نیز تحولی پدید نیامده هنوز هم بیشترین محصول ما در رشته‌های ادبی و اقتصاد و کمترین شان در رشته ریاضی تحصیل می‌کنند. دانشگاهها نیز بعد از انقلاب فرهنگی تازه کارشان را شروع کرده‌اند و امیدواریم در مسیرشان رشد خوبی داشته باشند.

بهرصورت اگر در این چند سال تحولات اقتصادی - اجتماعی حرکت‌های ما نتوانسته‌اند با اهداف مقدس جمهوری اسلامی همسو گردند، باید دنبال علت اصلی این مشکل بود. البته جنگ، محاصره اقتصادی، خرابکاریهای داخلی و خیلی از عوامل دیگر در این مسئله مؤثر بوده‌اند ولی نمی‌شود همه این تحولات و شاخصهای نامطلوب را به آنها نسبت داده و خودمان را راحت کنیم، زیرا در این صورت ما خودمان را از شناخت اصلی مسائل و چاره‌جستن برای رفع آنها محروم ساخته‌ایم. توجه کردن روند تحولات اقتصادی - اجتماعی با جنگ و سایر معضلات موجود کافی نیست، باید نیروهای دلسوز و کسانی که سعادت این ملت را می‌خواهند، دقیق شده و ببینند که چکار باید کرد.

بنظر من مهمترین مسأله در این راه طرح مسئله و شناساندن واقعی مسئله و تبیین آن برای

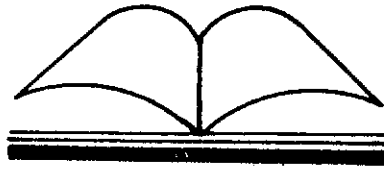
نیروهاست و اگر این کار را کردیم باید مطمئن باشیم که این مغزهای دلسوز و جوان حتماً راه حل را برایمان پیدا خواهند کرد، همانطور که در مورد جنگ استعدادهای نهفته مردم مسلمان بکار افتاد و راههای برخورد با مسئله را پیدا کردند. سؤال ما اینست که جامعه ما چگونه و از چه مسیری می‌تواند به آن اهداف مشخص شده خود دست یابد یا به اصطلاح دیگر استراتژی و مسیر کلی حرکت برای رسیدن به آن هدفها چیست؟ یافتن پاسخ این سؤال یکی از ضروریات تاریخی این مقطع از کشورمان می‌باشد. این قسمت اول قضیه یعنی پیدا شدن جواب توسط نیروهای دلسوز و اعتقاد دیگر من این است که اگر این پاسخ توسط مدیران سیاسی و اجرایی کشور پذیرفته شده و اعمال گردد، می‌توان حول یک چنین استراتژی و مسیری مردم و نیروها را بسیج کرد.

اگر استراتژی حرکت معلوم نباشد هیچ ضمانتی نیست که تحولات نامطلوب ادامه پیدا نکنند، هیچ معلوم نیست فعالیت‌هایی را که جهاد و یا دیگر ارگانها برای محرومین و توسعه روستاها انجام می‌دهند نتیجه بخش بوده و همدیگر را خنثی نکنند. من نمی‌خواهم در اینجا استراتژی جدید برای یک توسعه عنوان کنم، حرف من این است که اگر استراتژی و مسیری برای هماهنگی نیروها در کشور روشن نشود هیچ ضمانتی برای رسیدن به اهدافمان نداریم. ضروری‌ترین مسئله در دستور کار طراحی توسعه ایران در این مقطع، تبیین استراتژی توسعه براساس واقعتهای موجود می‌باشد. برای اینکار ابتدا باید عناصر استراتژی توسعه روشن گردند. یکی از این عناصر نفت است، ما باید با توجه به بررسیهای سیاسی - اقتصادی و دیگر بررسیها ابتدا معلوم کنیم که تا چه مقدار می‌شود روی درآمد نفت در مثلاً ۱۰ سال آینده حساب کرد، چون بالاخره اقتصاد ما وابسته به همین منبع درآمد است، وقتی یک رقم حداقل برای این مسئله پیدا کردیم مثلاً سالانه ۱۵ میلیارد دلار، آنوقت می‌توانیم استراتژی را روشن کنیم که این ارز باید چگونه و با چه اولویتهایی مصرف شود.

در تبیین استراتژی توسعه اگر دو مسئله را حل کنیم پایه‌های پیشرفت آن جامعه را ریخته‌ایم، یکی تربیت نیروی انسانی و افزایش توان تخصص، دانش و تعهد این نیرو و دیگری

ابزارسازی و ماشین‌سازی.

مسئله دیگر سازماندهی مناسب امکانات و



نیروهاست، ما باید عوامل انسانی موجود در جامعه را در غالب بخشهای تعاونی، خصوصی و دولتی در جهت توسعه و استراتژی کلی سازماندهی کرده و بکار بگیریم. یکی از اشکالات عمده ما همین عدم تبیین سازماندهی عوام است و به همین دلیل بسیاری از نیروهای جامعه اکنون یا به هدر رفته و یا در جای واقعی خود قرار ندارند.

مسئله دیگری که در عناصر استراتژی باید معلوم باشد، مسئله محدودیت مصرف و انباشت سرمایه است، همانطور که گفتیم مصرف و رفاهی که در جامعه ما وجود دارد متکی بر تولیدات خود ما نیست و بیشتر از حد و توان تولیدی جامعه ما می باشد، اگر بخواهیم این سطح مصرف را نگهداریم و انباشت سرمایه هم داشته باشیم مجبوریم نفت بیشتری صادر کنیم که این درست نیست. ما باید مکانیزمهای انباشت سرمایه و محدودیت مصرف را در استراتژی حرکتان معلوم کنیم و گرنه قدرت خرید و مصرف خودش را بر فعالیتهای اقتصادی تحمیل می کند و ساختن خانه های بزرگ و مجلل و ورود ماشینهای تزئیناتی ادامه می یابد.

مسئله دیگر تکنولوژی مناسب است، ایران الآن یک جنگلی است از ماشین آلات و این نشان می دهد که هیچ خطی بر انتخاب تکنولوژی مناسب حاکم نبوده است، هر بخش واحد خصوصی، هر کس، هر چیزی که خوش آمده وارد کرده، بنابراین در استراتژی و مسیر توسعه ما باید تکنولوژی مناسب هم در نظر گرفته شود.

بهر صورت به عقیده من ما هر مسیری برای توسعه کشور طراحی کنیم این استراتژی از توسعه کشاورزی و تأمین مواد غذایی کشور خواهد گذشت زیرا اکنون تولیدات محصولات کشاورزی مانند اسلحه ای است که در اختیار کشورهای استکباری قرار دارد و ما اگر روزی در دیگر تولیداتمان به خود کفائی برسیم ولی کشاورزی را از نظر دور داشته باشیم باز هم نمی توانیم مستقل باشیم زیرا بدون اتومبیل شخصی و ماشین ظرفشویی می توان براحتی زندگی کرد و فعالیتهای اقتصادی عادی را دنبال نمود ولی بدون نان مسئله حالت دیگری پیدا می کند، بهرحال امیدوارم که برادران در کارهایشان موفق باشند و این حرکتی که از اینجا و توسط جهاد آغاز شده تداوم یابد، انشاء الله.

کلمات و تعبیرات و روابط کلامی را در دسترس فرد قرار میدهد که این گنجینه بنوبه خود تأثیر مستقیم بر رشد فعالیت های عالی ذهنی افراد و در نتیجه هوش و بصیرت آنان دارد.

سواد آموزی، عاملی در تغییر و تعیین «بازخوردها»^۱

روانشناسان عوامل مؤثر در ایجاد و تغییر بازخوردها را مجموعه عوامل گوناگون از قبیل تعلق به گروه خاص، ساختمان شخصیتی او و اطلاعاتی می دانند که شخص کسب می کند.

اطلاعاتی که شخص کسب می کند در ایجاد و تشکل بازخوردهای او تأثیر مستقیم و غیرمستقیم دارد. شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهند چگونه توسعه دانه معرفت انسان بازخوردهای جدیدی در وی بوجود می آورد. فرضاً اگر

*** سواد علاوه بر فراهم آوردن امکان آموختن تجارب و دانائی دیگران، گنجینه ای تازه از کلمات و تعبیرات و روابط کلامی را در دسترس فرد قرار می دهد که این گنجینه بنوبه خود تأثیر مستقیم بر رشد فعالیت های عالی ذهنی افراد و در نتیجه هوش و بصیرت آنان دارد.**

اجتماعی از جنگ شیمیائی و میکروبی کاملاً بی اطلاع باشد در نتیجه این بی اطلاعی بازخوردی نسبت به این جنگ ندارد. اگر روزنامه ها و مجلات یک سلسله مقالات در خصوص این نوع جنگ بنویسند و نتایج وحشت زای آن را تشریح کنند، مردم با خواندن این مقالات بازخورد تازه ای نسبت به این نوع جنگ پیدا می کنند و نسبت به اعتراض و تحریم این نوع جنگ بازخورد تازه ای در آنها پدید می آید.

بعضی بازخوردها در اشخاص بوجود می آیند که با واقعیات ارتباطی ندارند. اوهام و خرافات و عصبیتها از این نوعند. این نوع بازخوردها که در نتیجه اطلاعات غلط و ناقص که در دسترس افراد قرار می گیرد بوجود می آید در سازگار کردن شخص با مسائل و مشکلاتی که در زندگی مفصل

و پیچیده اجتماعی پیش می آید، او را دچار گرفتاری می کند.

شخص بیسواد، کسی که امکان استفاده مستقیم از تجارب دیگران و واقعیتهای جهان را ندارد ناگزیر در مسیر اطلاعات و اخباری قرار می گیرد که دیگران در اختیار وی قرار می دهند و طبیعتاً بازخوردهای وی و جنبه وسیعی از رشد شخصیت و موضع گیریهای او نتیجه خواست و قضاوت و جهت دهی دیگران است.

سواد در وضعیت روانی افراد تأثیر می گذارد و از این طریق در سازماندهی و تعیین رفتار و شخصیت آنان مؤثر است.

برخی منابعی که در تهیه این گفتار مورد استفاده قرار گرفته از این قرار است:

- ۱- ... ای بر آموزش مداوم - نوشته پل لانگران - ترجمه لیلی ایمن (آهی) - از انتشارات کمیته ملی پیکار جهانی با بیسواد.
- ۲- آموزش ستمدیدگان - نوشته پائولو فریره - ترجمه احمد بیرشک و سیف الله داد - انتشارات خوارزمی - ۱۳۵۸
- ۳- روانشناسی اجتماعی - نوشته اتوکلاوین برگ - ترجمه دکتر علی محمد کاردان - جلد اول نشر اندیشه - ۱۳۵۲
- ۴- فرد در اجتماع - نوشته دیوید کرج ... - ترجمه دکتر محمود صناعی - کتابفروشی زوآر - ۱۳۴۷
- ۵- بازتاب - نشریه روانشناسی و روانپزشکی - دوره دوم - تابستان ۱۳۶۰



۱- «بازخورد» ترجمه واژه attitude است که در روانشناسی امروز مرسوم شده و منظور از آن آمادگی روانی خاص برای روبروشدن با پدیده ها و واکنش کردن نسبت به آنهاست. عبارات و کلمات «طرز فکر»، «طرز تفکلی» و «رویه» مجموعاً مفهوم این واژه را می رساند و شاید نزدیکترین تعبیر به این کلمه اصطلاح «وضع روانی» باشد که بعلت ترکیبی بودن مورد استفاده علمی قرار نمی گیرد.